

جلوه‌های بلاغت در ایران باستان (با تکیه بر شواهد ذکرشده در منابع عربی)

فاروق نعمتی^۱

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور

وحید سبزیان‌پور

استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

(از ص ۳۷ تا ۵۱)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۴/۰۴، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۱۹

چکیده

پژوهش در سیر هنرهای بلاغی و سخنوری که با شکار معانی و نشانیدن آن در ساختارهای سخن سروکار دارد، از روزگاری کهن، توجه ارباب نقد و اندیشه را برانگیخته و در ایران پیش از اسلام نیز نشانه‌هایی از این توجه به گفتار پیراسته و نیک وجود داشته‌است. سخنان ایجازگونه و حکمت‌آمیز، عبارتهای آکنده از تشبیه و استعاره، جملات شیوا و رسا در کلام ایرانیان باستان، به حدی است که موجب شده تا شخصی همچون جاحظ را به تحسین در برابر آن وادارد. او که خود از پیشوایان شیوایی گفتار و سخنمندی است، ایرانیان را در سخنوری و گزیده‌گویی ستوده‌است و از قول شعوبیه، کتاب کاروند ایرانی‌ها را از بهترین سرچشمه‌های علم بلاغت برمی‌شمرد. در منابع عربی، گنجینه‌ای از سخنان حکیمان و بزرگان ایرانی نقل شده‌است که علاوه بر معانی پندآموزش، هنرآفرینی‌های زبانی و بلاغی بسیاری دارد که هر خواننده‌ای را مجذوب خود می‌سازد. در این مقاله، با تکیه بر نمونه‌های تاریخی و ادبی از منابع عربی، گزیده‌وار برخی سخنان بلاغی ایرانیان باستان تحلیل شده تا گوشه‌ای از چشمه جوشان بلاغت در این دوره از تاریخ ایران، نشان داده شود.

واژه‌های کلیدی: ایران باستان، حکیمان ایرانی، آرایه‌های بلاغی، منابع عربی.

۱. مقدمه

از آنجاکه ادبیات را در مهم‌ترین تعریف خود، افروختن «چراغ بلاغت» و «گشاده‌زبانی» و «لطف سخن» و نظایر آن دانسته‌اند (محبّتی، ۱۳۸۳: ۴)، رویکرد بلاغی در فرهنگ و ادب چندین هزار ساله فارسی، مهم‌ترین رویکرد نقد ادبی است. براساس منابع عربی، ایرانیان به سخن والا و کلام زیبا و ایراد سخنان متناسب در جایگاه‌های مناسب، بسیار پایبند بودند و برای سخنوران ارج می‌نهادند و می‌کوشیدند تا شیوه‌های درست خوب سخن گفتن و سخن خوب گفتن را تدوین و قانونمند کنند و بنیادهای زیباشناسی سخن و بلاغت را در نوشته‌های خود بگنجانند. از جمله اینکه جاحظ بصری که او را «پادشاه نثر عرب» و «بزرگ‌ترین ناقد ادبی فرهنگ اسلامی» خوانده‌اند (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۲)، علاوه بر «استناد فراوان به اقوال بزرگان ایران باستان» (نک: محسنی‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۵۳)، ضمن اعتراف به سخنوری ایرانیان، از کتابی به نام *کاروند* یاد می‌کند که دربردارنده شگردهای بلاغی ایرانی‌هاست: «وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْلُغَ فِي صِنَاعَةِ الْبَلَاغَةِ وَيَعْرِفَ الْغَرِيبَ وَيَتَّبِعَ فِي اللُّغَةِ، فَلْيَقْرَأْ كِتَابَ كَارُونَْد؛ وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ أَحْطَبَ النَّاسِ الْفُرسُ» (جاحظ، ۲۰۰۲: ۱۰) یعنی: هر کس خواهان دستیابی به شگردهای زیبایی سخن است و می‌خواهد تازه‌گو باشد و در واژه‌شناسی، مهارت پیدا کند، باید کتاب *کاروند* را بخواند؛ زیرا می‌دانیم ایرانیان، شیواترین و گویاترین مردمان‌اند. جاحظ (همان) از خدای‌نامه‌های پارسیان (*سیر الملوک*) نیز سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «مَنْ احتاج إلى العقل والأدب... والألفاظ الكريمة والمعاني الشريفة، فلينظر إلى سیر الملوك» یعنی: هر کس نیازمند خرد و ادب، و واژه‌های ارزشمند و معانی والاست، باید به خدای‌نامه‌ها بنگرد. او عهد/ردشیر را که حاوی اندرزهای به‌جای‌مانده از اردشیر بابکان است، به همراه امثال بزرگمهر آورده‌است و می‌نویسد که دبیران از آنها استفاده می‌کردند (همان، ۱۹۸۸: ۵۶).

در بسیاری از منابع غیرایرانی، دستورالعمل‌های کوتاه و سخنان پربار، به دانایان و دانشوران ایرانی نسبت داده شده‌است که همین قواعد، نشان از یک سنت قدیم ادبی و بلاغی در میان ایرانیان دارد؛ همانند جمله خسرو پرویز که به نویسندگان و دبیران خود توصیه می‌کرد: به شیوه ایجاز سخن بگویند و بیشترین معنا را در کمترین کلام جای دهید (همان: ۱۳۵). همانند این گفته‌ها، در آثار درجه اول عربی و یونانی بسیار است و نشان‌دهنده وجود یک سنت اصیل در زبان و نثر پهلوی و فارسی پیش از اسلام است. همچنین «وجود

برخی صنایع بلاغی و بدیعی در آثار برجای مانده از ایران پیش از اسلام» (محبتی، ۱۳۸۰: ۳۹)، گواهی دیگر آشنایی پارسیان با سخن بلیغ است. از جمله این صنایع، ایجاز و اطناب و ارسال مثل و تشبیهات معقول به محسوس و محسوس به معقول و حکایت‌های تمثیلی و مانند آنهاست. البته «چنین آرایه‌های بلاغی و بدیعی، به صورت یک‌سان در اشعار و نوشته‌های مانده از آن دوران به کار نمی‌رفته‌است، بلکه بیشتر در ادب درباری و فاخر مجال ظهور می‌یافت، تا ادبیات عامیانه و شعر عوام» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹). همچنین با توجه به موزون بودن بخش‌هایی از اوستا و شعرگونه‌گی درخت آسوریک و... به خوبی می‌توان دریافت که در کنار شعر، اصول آن نیز - چون نقد و بلاغت - موجود بوده‌است (میرزانی، ۱۳۷۴: ۱۷۱).

امروزه به دلیل در دسترس نبودن متون مکتوب از ایران باستان، نمی‌توان به طور دقیق از ضعف و قوت هنر بلاغت در آن دوران سخن گفت، ولی با توجه به آنچه منابع عربی در این باره ذکر کرده‌اند و نیز شواهد متعدد و فراوانی که از بلاغت ایرانیان در این منابع آمده‌است، می‌توان هنر سخنوری را در میان پارسیان در اوج و اعتلای خود دانست. آنچه تأمل‌برانگیز است، اینکه برخی محققان به گونه‌ای از پیشینه بلاغت و مراحل تکامل آن سخن گفته‌اند که گویی در ایران باستان، چنین دانش و اصطلاحی وجود نداشته‌است و چنین به گوینده القا می‌کنند که این علم، اختصاص به عرب‌ها و تا اندازه‌ای یونانیان داشته‌است (نک: رسولی، ۱۳۸۰: ۹۸-۸۹)؛ از این رو، بسیاری از سخن‌سنجان، خاستگاه بلاغت را قرآن کریم یا علوم یونان دانسته و نامی از بلاغت در ایران نبرده‌اند.

بیشتر شواهد و نمونه‌هایی که در باب بلاغت ایرانیان در کتاب‌های عربی ذکر شده، برآمده از پندها و حکمت‌های ایرانیان است؛ چراکه «اندرزنامه‌ها، بخش مهمی از ادبیات دوره ساسانی را تشکیل می‌دهد که اثر آن در ادبیات اسلامی، کاملاً مشهود است» (مشراف، ۱۳۸۹: ۱۷). این اقوال و سخنان حکیمانه که ایرانی‌ها از قدیم، به این نوع از ادبیات مشهور بوده‌اند (بدوی، ۱۹۵۲: ۱۲)، در طول سه یا چهار قرن اول هجری، به زبان عربی ترجمه شد و «یکی از جلوه‌های نفوذ همه‌جانبه فرهنگی ایرانیان به فرهنگ عربی است» (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۷۰). از جمله اینکه در پندهای هوشنگ آمده‌است: «فَإِنَّ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ فِي الدُّنْيَا الْحِكْمَةَ» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۶) یعنی: بهترین چیزی که در دنیا به بنده داده می‌شود، حکمت است. از طرفی نیز افرادی چون ابن مقفع و عبدالحمید بن یحیی و خاندان نوبخت که نام آنها در

الفهرست ابن ندیم آمده است، از ایرانیانی بودند که بی تردید در شکل گیری ادبیات دوران اسلامی عرب، تأثیر به سزایی داشتند و از راه تألیف و ترجمه آثار ایرانی به عربی، خدمت بزرگی به باروری و غنای فرهنگ و ادب عربی کردند^۱. همچنین در کتاب الفهرست و در باب قلم و نوشتار، ابن ندیم (۱۳۶۶: ۲۵-۲۰) از ایرانی‌ها، بیش از سایر ملت‌ها یاد می‌کند که این خود دلیلی بر جایگاه والای نوشتن و کتابت در نزد ایرانیان است.

بر این اساس، توجه و اهتمام به ایران پیش از اسلام، به عنوان بخشی از پیشینه هویت ایرانی، نیازمند پژوهش در زوایای مختلف آن است. واکاوی ادبیات و سخنوری ایرانیان در آن دوران و بازخوانی بلاغت زبانی در گفتار آنان، یکی از زمینه‌های تحقیق در ایران باستان است. هرچند «دانش بلاغت، پس از اسلام، در تمدن اسلامی نشو و نما یافت» (رسولی، ۱۳۸۰: ۸۹)، ریشه‌های سخنوری و بلاغت زبان، همچنان که پیش از ظهور اسلام در میان عرب‌ها رواج داشته، در ایران نیز سابقه دیرینه داشته است و نشانه‌های آن در دوره باستان دیده می‌شود. کتاب کاروند، یگانه سند مستقل و مدرک روشن درباره چگونگی بلاغت در ادب فارسی پیش از اسلام می‌توانست باشد، ولی به دلیل پاره‌ای قرائن و نقل قول‌ها که در لابه‌لای منابع عربی و کتاب‌های پیشینیان آمده و نیز با توجه به برخی حکایت‌ها و داستان‌ها که از پادشاهان و بزرگان ایرانی نقل شده، می‌توان دریافت که فنون بلاغت و سخنوری بین ایرانیان پیش از اسلام، از امور شناخته شده و مورد توجه بوده است (مؤمنی هزاوه، ۱۳۸۴: ۷۳). در این مقاله، ضمن تحلیل و بررسی نمونه‌های ذکر شده از سخنان حکیمان و بزرگان ایرانی در پیش از اسلام که در کتاب‌های عربی آمده و حاوی آرایه‌های بلاغی است، درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر خواهیم بود:

- آیا ریشه‌های بلاغت و آیین سخنوری در ایران، در دوره پیش از اسلام نیز وجود داشته است؟

- تشبیهات و استعاره‌های به‌کاررفته در سخنان حکیمان و بزرگان ایرانی، چه ویژگی‌هایی دارد؟

^۱ در دوران اسلامی، ادیبان ایرانی، بسیاری از کتاب‌های ایران باستان را به عربی ترجمه کردند که در بارور ساختن فرهنگ و ادب عربی، سهم به‌سزایی داشت (نک: محمدی، ۱۳۸۴: ۱۹۳-۲۴۳).

۲. پیشینه پژوهش

مقالات و پژوهش‌های فراوانی درباره ایران باستان انجام گرفته که هر یک از آنها، گوشه‌ای از این دوران را بررسی کرده‌است که برشمردن همه آنها، از حوصله این مقاله خارج است. در حوزه ادبیات، می‌توان به پژوهش‌هایی اشاره کرد: مقاله «سروش: رب‌النوع شاعری در ایران باستان» از فرزاد قائمی (زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد، ۱۳۸۷، ص ۲۴۵-۲۶۴) که با کمک شواهدی از متون پهلوی و شاهنامه، رب‌النوع شعر و هنر را در ایران باستان بررسی کرده‌است؛ مقاله «بازتاب اسطوره‌های ایران باستان در ادب عربی معاصر» از ناصر محسنی نیا (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۳۱-۴۴۴) که دو قصیده خلیل مطران، شاعر معاصر لبنانی، به نام‌های «مقتل بزرجمهر» و «ابنة بزرجمهر» بررسی شده‌است؛ مقاله «منشأ مناظره‌های ادبی (ایران باستان و میانرودان)» از پرویز ادکایی (پژوهش‌های ادب عرفانی، ۱۳۸۶، ص ۱-۱۰) که ریشه مناظره‌های فارسی و عربی را واکاوی کرده‌است؛ مقاله «گذری بر گاهنامه مهرگان در ایران باستان و ادب پارسی» از نسرین قدمگاهی ثانی و منیره‌سادات دارالحسینی (ادبیات فارسی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۰-۲۱۰) که جشن مهرگان و شیوه برگزاری و بازتاب آن را در ادب فارسی معرفی کرده‌است. بنا بر بررسی‌های انجام‌یافته، تا کنون پژوهشی درباره بررسی و تحلیل آرایه‌های ادبی و بلاغی در سخنان به‌جای‌مانده از ایران باستان انجام نگرفته‌است.

۳. زمینه‌های وجود بلاغت در ایران باستان

زمینه‌های بلاغت سخنوری در ایران باستان، امری کاملاً مشخص است و «در کتاب‌های عربی سده‌های نخستین اسلامی، غالباً اشاراتی به تبحر ایرانیان در علم بلاغت شده‌است»؛ (تفضلی، ۱۳۸۹: ۳۱۴). آنان «برای اینکه آثارشان هرچه بلیغ‌تر و زیباتر جلوه کند، تخطی از قواعد و رسومی را که برای بلاغت وضع شده بود، جایز نمی‌دانستند» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۳۲۸). همچنین در کتاب‌های تاریخی که در دوران اسلامی نوشته شده‌است، رساله‌ها و خطابه‌هایی را که از دوره ساسانی یاد می‌کنند، به صفت بلاغت می‌ستایند. یکی از پندنامه‌های منسوب به کسری نیز با عنوان «عین‌البلاغه» مشهور شده بود (همان: ۳۲۸) و حتی آموختن فن بلاغت یا بیان، جزو مسائل معمول دوره ساسانی بود (همان). علاوه بر این، شغل «دبیری»، یکی از مهم‌ترین جایگاه‌های علمی در دوره ساسانی بود و بنا به گفته

فردوسی، داشتن خط نیکو و بلاغت، دو صفت اصلی یک دبیر بود. به نقل از بزرگمهر آمده است: «فرزند را دبیری بیاموز، که دبیری نشان بلندی و برتری است؛ دبیر اگر هوشمند باشد، خطی نیکو بنویسد و در فن بلاغت ماهر شود» (به نقل از یغمایی، بی تا: ۲۱).

«در غالب کتاب‌های بلاغت و آداب کتابت و انشا، به کسانی که در آرزوی رسیدن به مراتب‌های این فنون‌اند، همواره توصیه شده است که به آموختن فرهنگ و بلاغت فرس همت گمارند» (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۶۵). مثلاً ابراهیم بن مدبر (م. ۲۷۹ ق)، نویسنده و وزیر عباسی، در رساله العذر/ در پاسخ کسی که از او خواست تا به «جوامع اسباب بلاغت» راهنمایی‌اش کند، می‌گوید: «ضرب‌المثل‌ها و نامه‌های ایرانیان و فرمان‌ها و توقیعات آنان را به دقت بخوان و راه و روش و شیوه‌های جنگاوری آنان را بدان» (ابن مدبر، ۱۳۵۰: ۷).

«ابن طیفور» (۱۹۰۸: ۱۵۷) در کتاب بغداد نقل کرده که «ابوعمر و عتابی» را در شهر مرو دیده که کتاب‌های عجم را استنساخ می‌کرده است. شگفتی او از معانی موجود در کتاب‌های ایرانیان نشان می‌دهد که منابع ایرانی، سال‌ها پس از حاکمیت اسلام بر ایران موجود بوده و یکی از منابع غنی ادیبان و نویسندگان عرب بوده است. وقتی از «عتابی» می‌پرسند که چرا این کتاب‌ها را می‌نویسی؟ پاسخ می‌دهد: «هَلِّ الْمَعَانِي إِلَّا فِي لُغَةِ الْعَجَمِ وَ الْبَلَاغَةُ؛ اللُّغَةُ لَنَا وَ الْمَعَانِي لَهُمْ» (نک: محقق، ۱۳۳۹: ۴۷) یعنی: معانی و بلاغت جز در زبان ایرانیان نیست؛ زبان از ماست، و معانی از آنها. از سوی دیگر، سادگی و روانی و بی‌پیرایگی که ویژگی نثر ایران قبل از اسلام بوده (شعبانی، ۱۳۷۸: ۲۸۰)، تأثیر خود را بر اثر سترگ کلیله و دمنه نهاد و موجب انتقال چنین نثری به عربی شد.

ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر خود، از کتاب ثمار الأنس فی تشبیهات الفرس تألیف ابونصر سعد بن یعقوب نام می‌برد که اثری از آن در دسترس نیست. همچنین گفته شده که ایجاز و کوتاهی جمله، و نیز تجزیه مطالب با اعداد و پرسش و پاسخ، از ویژگی‌های نثر پهلوی ساسانی بوده است.

انوشیروان گفته است: «اگر خواهی که در هر دلی محبوب باشی و مردمان از تو نفور نباشند، سخن بر مراد مردمان گوی» (عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۹۰: ۵۵). چنین سخنی از انوشیروان، مطابق قواعد بلاغی است. در کتاب‌های بلاغت آمده است: «حال خطاب با مقام خطاب، چیزی است که گوینده را وادار می‌کند تا سخنش را به گونه‌ای ویژه ارائه کند و از گونه‌

دیگر سخن بپرهیزد» (الهاشمی، ۱۳۸۶، ۵۹). براساس این قاعده، خطیبان و سخنوران برای ایراد سخنرانی خود، غالباً به گروه مخاطبان خود توجه می‌کنند و با توجه به اینکه مخاطبان از چه صنف و طبقه‌ای هستند، موضوع بحث خود را تعیین می‌کنند. اگر به این نکته توجه نشود، گروه شنونده، میل و رغبتی برای شنیدن سخنان آنان نخواهند داشت و رابطه بین گوینده و شنونده برقرار نخواهد شد.

۴. شواهدی از آرایه‌های بلاغی در ایران باستان

در این بخش، برای نمونه، برخی سخنان حکیمانه ایرانیان را نقل می‌کنیم که در منابع عربی ذکر شده و دربردارنده نوعی آرایه بلاغی است.

۴-۱. صنعت تشبیه

۴-۱-۱. تشبیه دوستان به نیزه و تیر و شمشیر

بزرگمهر می‌گوید: «الإخوان كالسلاح؛ فمنهم من تحبُّ أن يكونَ كالرمحِ تطعنُ بهِ من بعيدٍ، و منهم كالسهمِ الذي ترمى بهِ و لا يعودُ إليك، و منهم كالسيفِ الذي لا يفارقك» (آبی، ۱۹۹۰: ۷۰/۷) یعنی: برادران چون سلاح‌اند؛ برخی را دوست داری که مانند نیزه باشد که از دور او را بزنی، برخی چون تیر که او را پرتاب کنی ولی بازنگردد، و برخی چون شمشیر که هیچ‌گاه تو را رها نکند.

۴-۱-۲. تشبیه بخشش به عمل باروری

انوشیروان می‌گوید: «الإنعام لِقاحٌ؛ و الشكرُ نتاجٌ» (ثعالبی، ۱۹۹۷: ۱۸) یعنی: احسان و بخشش چون عمل لقاح و باروری است، و سپاسگزاری، فرزند آن است.

۴-۱-۳. تشبیه ستم به شمشیر

فیروز بن یزدگرد می‌گوید: «من سلَّ سيفَ البغي قُتلَ بهِ» (همان: ۵۶) یعنی: هر کس شمشیر ستم بکشد، با آن کشته می‌شود.

۴-۱-۴. تشبیه عدالت به اساس و بنیان

در سخنان منسوب به بزرگمهر آمده است: «العدلُ أساسُ بهِ قوامُ العالمِ» (الوطواط، بی‌تا: ۱۰۲) یعنی: عدالت، بنیانی است که قوام دنیا بر پایه آن است.

۴-۱-۵. تشبیه تمثیل

به بزرگمهر گفته شد که چرا دشمنی با دوست، از دوستی با دشمن راحت‌تر است؟ گفت:

«لَا نَكْسَرَ الْإِنَاءَ أَهْوَنُ مِنْ إِصْلَاحِهِ» (آبی، ۱۹۹۰، ج ۷: ۷۰) یعنی: زیرا شکستن ظرف، از ترمیم آن راحت‌تر است. همین مضمون را سعدی در گلستان بازتاب داده‌است و می‌گوید:

دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند
سنگی به چند سال شود لعل‌پاره‌ای زنهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

(سعدی شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۵۶)

و باز در مثالی از تشبیه تمثیل، آمده‌است: «وَرُفِعَ إِلَى أَنْوَشِرَوَانَ أَنْ عَامِلَ الْأَهْوَاِزِ قَدْ جَنَى مِنَ الْمَالِ مَا يَزِيدُ عَلَى الْوَاجِبِ، وَ أَنْ ذَلِكَ يُجْحَفُ بِالرَّعَايَا، فَوْقَ: يُرَدُّ هَذَا الْمَالُ عَلَى هَوْلَاءِ الضُّعْفَاءِ، فَإِنَّ تَكْثِيرَ الْمَلِكِ بظُلْمٍ رَعِيَّتَهُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَحْصَنُ سَطْوَحَهُ بِمَا أَقْتَلَعَهُ مِنْ قَوَاعِدِ بُنْيَانِهِ» (توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۷۷/۹) یعنی: به انوشیروان عرض کردند که کارگزار اهواز، بیشتر از حق خود برداشت می‌کند و این ستم به مردم است؛ پس نوشت: این اموال به ضعیفان برگردانده شود، زیرا پادشاهی که کشور را با ستم به مردم گسترش می‌دهد، مانند کسی است که سقف خانه‌اش را با خاکی استحکام می‌بخشد که از پی دیوارش می‌کند.

۴-۱-۶. تشبیه بلیغ

بزرگمهر گفته‌است: «لَا عَزَّ أَثْبَتُ أَرْكَاناً وَ لَا أَبْذُخُ بُنْيَاناً مِنْ بَيْتِ الْكِرَمِ وَ اِكْتِسَابِ الشُّكْرِ» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۷۷/۱) یعنی: ارکان هیچ عزتی استوارتر و باشکوه‌تر از جوانمردی و کسب سپاس مردم نیست.

باز بزرگمهر می‌گوید: «الْكُتُبُ أَصْدَافُ الْحِكْمِ، تَنْشَقُّ عَنْ جَوَاهِرِ الْكَلِمِ. إِنْفَاقُ الْفِضَّةِ عَلَى كُتُبِ الْأَدَابِ يَخْلِفُ عَلَيْكَ ذَهَبَ الْأَلْبَابِ» (همان: ۱۵۳/۱) یعنی: کتاب‌ها صدف‌های حکمت است که سخنان چون جواهر از آن خارج می‌شود؛ هزینه کردن نقره برای کتاب‌های ادب، طلای عقل و خرد را برای تو به جا می‌گذارد.

بزرگمهر گفته‌است: «الْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى مَادَّةِ الْأَدَبِ؛ كَمَا تَحْتَاجُ الْأَبْدَانُ إِلَى قُوَّتِهَا مِنَ الْأَطْعِمَةِ» (الوطواط، بی‌تا: ۸۷) یعنی: همان‌طور که بدن احتیاج به غذا دارد، عقل هم نیازمند ادب است.

سیف بن ذی‌یزن به انوشیروان گفت: «أَيُّهَا الْمَلِكُ! أَيْنَ تَقَعُ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مِنْ خَمْسِينَ أَلْفًا؟ فَقَالَ: يَا عَرَبِيُّ، كَثِيرُ الْحَطَبِ يَكْفِيهِ قَلِيلُ النَّارِ» (الزمخشری، ۱۴۱۲: ۹۸/۴؛ ثعالبی، ۱۹۹۷: ۵۷) یعنی: ای پادشاه! چگونه سه هزار نفر، توان مقابله با پنجاه هزار نفر را دارند؟ پاسخ داد: ای عربی! هیزم‌های بسیار را اندکی آتش بسنده است.

انوشروان می‌گوید: «مَثَلُ الَّذِي يَعْمُرُ خَزَائِنَهُ بِأَمْوَالِ رَعِيَّتِهِ كَمَثَلِ مَنْ يَطِينُ سَطْحَ بَيْتِهِ بِالْأُتْرَابِ الَّذِي يَقْتُلُهُ مِنْ أَسَاسِهِ» (الزمخشري، ۱۴۱۲: ۳/۳۱۱؛ ثعالبي، ۱۹۹۷: ۵۷) یعنی: پادشاهی که خزانة خود را با اموال مردم آباد می‌کند، مثل کسی است که بام خانه‌اش را با خاکی اندود می‌کند که آن را از بن و پی خانه‌اش کنده است.

اردشیر گفته است: «لَا تَسْتَحْقِرِ الرَّأْيَ الْجَزِيلَ مِنَ الرَّجُلِ الْحَقِيرِ؛ فَإِنَّ الدَّرَةَ لَا يُسْتَهَانُ بِهَا لِهَوَانِ غَائِصِهَا» (الابشهي، ۱۴۱۹: ۱/۱۳۲) یعنی: اندیشه بزرگ را از مرد کوچک، ناچیز ندانید؛ زیرا مروارید را به سبب کوچکی یا بنده‌اش بی‌ارزش نمی‌دانند.

در عهد/اردشیر (۱۹۶۷: ۹۰) آمده است: «ما شيءٌ أضرَّ على نفس ملكٍ من معاشرَةِ سَخِيفٍ... و كما أنَّ الرِّيحَ إِذَا مَرَّتْ بِطَيْبٍ حَمَلَتْ طَيْباً... كَذَلِكَ إِذَا مَرَّتْ بِالتَّنِّ فَحَمَلَتْهُ» یعنی: هیچ چیز مانند همنشینی با فرومایگان، برای پادشاه ضرر ندارد... همچون باد که با گذشتن از بوی خوش، خوشبو می‌شود... و اگر از کنار گندی عبور کند، بدبو می‌شود.

بزرگمهر گفته است: «المصطنعُ إِلَى اللَّئِيمِ طَوْقُ الخَنْزِيرِ تَبْرَأً، وَ قَرَطَ الكَلْبَ دَرَأً، وَ أَلْبَسَ الحِمَارَ وَشِيَاءً، وَ أَلْقَمَ الحَيَّةَ شَهْدًا» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۱/۶۸۵) یعنی: کسی که به فرومایه کمک می‌کند، مانند کسی است که گردن‌بند طلا به گردن خوک و گوشواره مروارید به گوش سگ ببندازد، و نیز لباس فاخر به تن الاغ کند و عسل به دهان مار گذارد. از حکمت‌های ایرانی است که می‌گوید: «الخَيْرُ يَطْلُبُ أَهْلَهُ، كَمَا يَطْلُبُ طَيْرُ المَاءِ» یعنی: خیر به دنبال اهل خود می‌گردد، همچنان که پرنده به دنبال آب است» (ثعالبي، ۲۰۰۳: ۳۹).

۴-۷. تشبیه دنیا به سایه

فریدون می‌گوید: «الدُّنْيَا أَشْبَهُ شَيْءٍ بِظِلِّ الغَمَامِ وَ حَلِمِ النِّيَامِ» (ثعالبي، بی‌تا: ۳۹) یعنی: دنیا شبیه‌ترین چیز به سایه ابر و خواب است.

۴-۸. تشبیه بردباری به عسل

انوشیروان می‌گوید: «الصَّبْرُ كَاسْمِهِ وَ عَاقِبَتُهُ العَسَلُ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۱/۵۲۵) یعنی: صبر مانند اسمش تلخ است ولی عاقبت آن شیرین است.

۴-۹. تشبیه خردمند به رودخانه

بزرگمهر گفته است: «يَبْغِي لِلعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ كَعَابِرِ نَهْرٍ أَوْ قَاطِعِ رَحْلِ» (ابن الجوزي، ۱۴۱۲: ۱۳۷/۲)؛ یعنی: برای خردمند شایسته است که همچون عبورکننده از رودخانه و یا گذرکننده از گل‌ولای باشد.

۴-۱۰. تشبیه عدالت به دیواری محکم

انوشیروان گفته است: «حصنُ المملکةِ بالعدلِ فهو سورٌ لا یغرُقُهُ ماءٌ و لا تحرقُهُ نارٌ و لا یهدمُهُ منجنيقٌ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۱۴/۱) یعنی: امنیت کشور با عدالت است؛ عدالت دیواری است که غرق در هیچ آبی نمی شود و هیچ آتشی آن را نمی سوزاند و هیچ منجینیقی آن را خراب نمی کند.

۴-۱۱. تشبیه دین و عدالت به سپر

به انوشیروان گفته شد: «أی الجنین أوقی؟ قال: الدین؛ قیل: فأی العدد أقوی؟ قال: العدل» (الزمخشری، ۱۴۱۲: ۳۸۸/۳) یعنی: کدام سپر (برای دولت و مردم) نگهدارنده تر است؟ گفت: دین. پرسید: کدام یک قوی تر است؟ گفت عدالت.

۴-۱۲. تشبیه نادانی به لرزش زمین

بزرگمهر گفته است: «الجهلُ فی القلبِ کاللزّ فی الأرضِ، یفسدُ ما حوله» (ماوردی، ۱۹۸۶: ۳۲) یعنی: نادانی در قلب مانند لرزش زمین است که همه چیز را در اطراف خود نابود می سازد.

۴-۱۳. تشبیه خرد بدون ادب به زمین خراب حاصلخیز

بزرگمهر گفته است: «مثلُ العقلِ بلا أدبٍ مثلُ الأرضِ الطیبةِ الخراب» (توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۲۷/۴) یعنی: عقل بدون ادب، مانند زمین حاصلخیزی است که خراب شده است.

۴-۱۴. تشبیه فقر به مرگ، و ثروت به زندگی

بزرگمهر گفته است: «إن کان شیءٌ مثلَ الموتِ فالفقر» (الزمخشری، ۱۴۱۲: ۱۶۳/۳؛ ماوردی، ۱۹۸۶: ۱۸۵) یعنی: اگر چیزی مثل مرگ باشد، فقر است. و باز گفته است: «إن کان شیءٌ مثلَ الحیاةِ فالغنی» (الزمخشری، ۱۴۱۲: ۱۶۳/۳) یعنی: اگر چیزی مثل زندگی باشد، ثروت است.

۴-۱۵. تشبیه شاهان به آتش

هرمز گفته است: «نَحْنُ کَالنَّارِ مِنْ قَارِبِهَا کَثُرَ عَلَیْهِ ضَرَرُهَا، وَ مِنْ بَاعِدِهَا لَمْ یَنْتَفِعْ بِهَا» (همان: ۱۸۴/۵) یعنی: ما (شاهان) چون آتشیم؛ هر کس به آن نزدیک شود، آسیب بسیار می بیند، و هر کس از آن دوری کند، خیری نمی بیند.

۴-۱۶. تشبیه پادشاه در برابر مردم به روح برای جسد

فریدون گفته است: «المَلِکُ لِلرَّعِیَةِ کَالرُّوحِ لِلجَسَدِ وَ الرُّأْسُ لِلبَدَنِ وَ الجُنْدُ لَهُ بِمَنْزِلَةِ الأَجْنَحَةِ لِلطَّیْرِ وَ الحَوَافِرُ لِلخَیْلِ» (تعالی، بی تا: ۳۹) یعنی: پادشاه برای مردم همچون روح برای جسد و سر برای بدن است و سربازان برای او، به مثابت بال های پرنده و سم های اسب است.

۴-۱۷. تشبیه وعده دادن به ابر و عمل به آن به باران

موبدان ایرانی گفته‌اند: «الوعدُ سحابَةٌ، و الإنجازُ مَطَرٌ» (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۱۳۳/۱) یعنی: وعده دادن همچون ابر است و عمل بدان، همچون باریدن آن.

۴-۱۸. تشبیه مالیات به ستون کشور

از اردشیر آمده‌است: «الخراجُ عمودُ المملكةِ بكنفه تَعِيشُ الرعيَّةُ، و تحفظُ الأطرافُ و البيضةُ... فما استغزَرَ بمثل العدلِ، و لا استنزرَ بمثل الجورِ» (قرطبی، بی‌تا: ۳۳۳/۱) یعنی: مالیات ستون کشور است که در سایه آن، مردم زندگی می‌کنند و مرز و کیان کشور با آن نگهداری می‌شود... هیچ چیز مانند عدالت موجب برکت نمی‌شود و هیچ چیز مانند ستم موجب نقصان و کمبود نیست.

۴-۱۹. تشبیه کارگزار به رودخانه

ثعالبی (بی‌تا: ۸۵) در عبارتی نقل می‌کند: «و رفعَ (أنوشروان) إليه أن وکیلَ النفقاتِ يبدأ كلَّ يومٍ بأجر نفسه، فوقع: متى رأيتم نهرًا يسقى أرضاً قبل أن يشرب» یعنی: به انوشیروان شکایت شد که نماینده مالی‌اش هر روز اول با حقوق خودش شروع می‌کند؛ در جواب نوشت: چه وقت دیده‌اید که رودی، بوستانی را قبل از سیرابی خود آبیاری کند؟!».

همین مضمون را عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* خطاب به فرزندش، گیلان‌شاه، آورده‌است (عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۹۰: ۶۷) که امکان دارد آن را از این عبارت انوشیروان گرفته‌است، و یا اینکه فرهنگ شفاهی حاکم بر ذهن او موجب اقتباس از این تشبیه شده‌است؛ زیرا به‌کار بستن سخن‌ها و پندهای انوشیروان را برای خود و پسرش واجب می‌داند (همان: ۵۰).

۴-۲۰. صنعت استعاره

به بزرگمهر گفته شد: چرا افراد نادان را سرزنش نمی‌کنید؟ گفت: «لأننا لا نريدُ مِنَ العَمِيَانِ أن يُبصِرُوا» یعنی: زیرا ما از کوران نمی‌خواهیم که ببینند (ماوردی، ۱۴۰۷: ۳۲؛ ابن قتیبه، بی‌تا: ۱۱۸/۳).

خسرو پرویز روزی به سپاهیان خود گفت: «لا يشحدُ امرؤُ منكم سيفه، حتّى يشحدَ عقله» یعنی: هیچ‌یک از شما پیش از تیز کردن عقل، شمشیرش را تیز نکند.

انوشروان گفته‌است: «فثمرَةُ العجلةِ الندامةُ» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲، ۵۴) یعنی: نتیجه شتاب، پشیمانی است.

این تعبیر در اشعار عرب به اشکال گوناگون آمده است؛ از جمله:

قد يدرك المتأني بعض حاجته و قد يكون مع المستعجل الزلل
(الأبشهي، ۱۴۱۹: ۵۸/۱)

بهرام گور گفته است: «إذا لم تصدّ قلوب الأحرار بالبشر و البرّ فيأى شىء تصيدها؟»
(الزمخشري، ۱۴۱۲: ۳۴۹/۲) یعنی: اگر قلب آزادگان را با روی خوش و کار خیر شکار نکنی،
پس با چه چیزی شکار خواهی کرد؟

انوشیروان گفته است: «الجودُ مفتاحُ الفقرِ» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۶) یعنی: سخاوت کلید فقر
است. در این سخن منسوب به کسری، فقر در قالب استعاره مکنیه، تشبیه به خانه‌ای شده
که وسیله و ابزار ورود به آن، سخاوت است. متنبی (۱۹۹۰: ۱۴۵) نیز در این مضمون
گفته است:

لولا المشقة ساد الناس كلهم الجودُ يفرُّ و الإقدامُ قتالُ
از حکمت‌های ایرانی است که می‌گوید: «إن لم تغض على القذى لم ترض أبداً» (ثعالبی،
۱۴۰۳: ۳۹) یعنی: اگر از خاشاک چشم‌پوشی نکنی، هرگز راضی نمی‌شوی.
انوشیروان به بزرگمهر گفت: «من أدبک؟ قال: قریحتی؛ نظرتُ إلى ما استحسنْتُ من غیری
فاستعملتُه، و ما استقبحتُه اجتنبتُه» (عاملی، ۱۴۲۰: ۲۹۸۹/۳) یعنی: چه کسی تو را تربیت کرد؟
گفت: استعدادم؛ هرچه را از دیگران پسندیدم، به کار بستم و هرچه را زشت یافتم، از آن
دوری کردم.

به عبدالله بن حسن گفته شد: «ما بال الرجل الحديد أسرع رجعةً من البطة؟ فقال: سئل
كسرى عن ذلك، فقال: مثلهما مثل النار في الحطب، أسرعها وقوداً أسرعها خموداً» (قرطبی، بی‌تا:
۳۷۶/۱) یعنی: چگونه است که افراد تند و تیز، سریع‌تر از افراد کند بازمی‌گردند؟ گفت: این
را از کسری پرسیدند، در جواب گفت: این افراد مانند هیزم هستند، هر کدام زودتر آتش
می‌گیرند، زودتر خاموش می‌شوند.

نتیجه

ایرانیان در عرصه اندیشه و ادب، همواره عاملی تأثیرگذار بر امت‌های دیگر و به‌ویژه بر
تازیان بوده‌اند. زبان‌آوری و مهارت آنان در بلاغت سخن، اگرچه تجلی واقعی و نمود عینی
خود را پس از اسلام به نمایش گذاشت، مستندات تاریخی و ادبی انکارناپذیری از ایران

باستان وجود دارد که نشان‌دهنده وجود بسیاری از جلوه‌های هنری و زبانی پارسیان است. به گواهی جاحظ، ایرانیان در دوره‌های پیش از اسلام، کتاب‌هایی در باب بلاغت داشته‌اند، اما با وجود اینکه هیچ اثر بلاغی از ایرانیان باستان در دست نیست، وجود بسیاری از سخنان حکیمانه بزرگان و شاهان ایرانی همچون بزرگمهر و انوشیروان، که آکنده از زیبایی‌های ادبی و هنری است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که اصول علم بلاغت و ظرائف آن، در ایران پیش از اسلام نیز وجود داشته‌است.

منابع

- آبی، ابوسعید منصور بن الحسین (۱۹۹۰)، *نثر الدرر*، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعة حسین نصار، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الأبشيهي، شهاب‌الدین محمد بن أحمد (۱۴۱۹ ق)، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، الطبعة الأولى، بیروت، عالم الکتب.
- ابن الجوزی، جمال‌الدین أبو الفرج (۱۴۱۲ ق)، *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن طیفور (۱۹۰۸)، *کتاب بغداد*، الجزء السادس، نسخة عسکی، به همت هنس کلر و سویس، دمشق، دارالفکر.
- ابن عبد ربه، أبو عمر (۱۴۰۴ ق)، *العقد الفريد*، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن مدبر، ابراهیم (۱۹۵۰)، *رسالة العذراء*، به کوشش زکی مبارک، القاهرة، دارالشروق.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۹۵۲)، *الحکمة الخالدة*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۵۲)، *مقدمه الحکمة الخالدة*، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۹)، *تاریخ ادبیات ایران (پیش از اسلام)*، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ ششم، تهران، سخن.
- توحیدی، ابوحنیان (۱۴۰۸ ق)، *البصائر و الذخائر*، تحقیق وداد القاضی، الطبعة الأولى، بیروت، دارصادر.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۹۹۷)، *لباب الآداب*، تحریر و تحقیق أحمد حسن بسیج، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- _____ (۱۴۰۳ ق)، *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*، تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الأولى، بیروت، دارکتب العلمیة.
- _____ (بی تا)، *ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب*، القاهرة، دارالمعارف.
- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر (۱۹۸۸)، *رسائل*، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر.
- _____ (۲۰۰۲)، *البيان والتبيين*، تقدیم و تبویب و شرح علی بوملحم، دار و مكتبة الهلال.

- راغب أصفهانی، أبو القاسم الحسين بن محمد (۱۴۲۰ ق)، *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*، الطبعة الأولى، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم.
- رسولی، حجت (۱۳۸۰)، «تأملی در تعریف بلاغت و مراحل تکامل آن» در *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۳۱، ص ۹۸-۸۹.
- الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۱۲ ق)، *ربيع الأبرار و نصوص الأخبار*، تحقيق عبدالأمير مهنا، بيروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- سبزیان پور، وحید (۱۳۸۹)، «نقبی به روشنائی: در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی» در نشریه *ادبیات تطبیقی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال ۱، شماره ۲، ص ۹۶-۶۹.
- سلوم، داوود (۱۹۸۱)، *مقالات فی تاریخ النقد العربی*، الطبعة الأولى، دمشق، نشر وزارة الثقافة والإعلام.
- شعبانی، اکبر (۱۳۷۸)، «نقش ایرانیان در زبان، ادب و بلاغت عربی» در *مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی*، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۴۵-۴۶، ص ۲۷۵-۲۸۶.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۸)، *گلستان سعدی*، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران، خوارزمی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ پنجم، تهران، آگاه.
- طرطوشی، محمد بن الولید (۱۹۹۰)، *سراج الملوك*، تحقيق جعفر البیاتی، ریاض، الریس للكتب و النشر.
- عاملی، بهاء‌الدین (۱۴۲۰)، *الکشکول*، تحقيق محمد عبدالکریم النمری، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار (۱۳۹۰)، *قابوس‌نامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ ۱۷، تهران، علمی و فرهنگی.
- عهد اردشیر (۱۹۶۷)، *تحقیق إحسان عباس*، بیروت، دارصادر.
- قرطبی، أبو یوسف بن عبدالله النمری (بی‌تا)، *بهجة المجالس و أنس المجالس و شحد الزاهن و الهاجس*، تحقيق محمد مرسی الخولی، الطبعة الأولى، بیروت، دارصادر.
- ماوردی، أبو الحسن بن محمد بن حبیب البصری (۱۹۸۶)، *أدب الدنيا و الدین*، القاهرة، دارمکتبة الحیة.
- متنبی، احمد بن حسین (۱۹۹۰)، *الدیوان*، بیروت، دارإحیاء التراث العربی.
- محبتی، مهدی (۱۳۸۰)، *بديع نو (هنر ساخت و آرایش سخن)*، چاپ اول، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۳)، «اهمیت جاحظ و دیدگاه‌های او در نقد و ادب اسلامی - ایرانی» در *دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، دوره جدید، شماره ۳، ص ۱-۱۶.
- محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۸۸)، «بازتاب گوشه‌هایی از ایران و فرهنگ ایران در آثار جاحظ بصری» در *مجله مطالعات ایرانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۸، شماره ۱۶، ص ۲۶۲-۲۴۹.

- محقق، مهدی (۱۳۳۹)، «تأثیر زبان فارسی در عربی» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، سال ۷، شماره ۴، ص ۹۱-۱۰۰.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴)، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام (و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی)*، چاپ پنجم، تهران، توس.
- مشرّف، مریم (۱۳۸۹)، *جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران*، چاپ اول، تهران، سخن.
- مؤمنی هزاوه، امیر (۱۳۸۴)، «روابط ایران و عرب و تأثیر آن در ادبیات فارسی و عربی» در *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۹۳، ص ۶۴-۷۷.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۸۱)، *حاصل اوقات (مجموعه مقالات)*، به اهتمام سیدعلی محمد سجادی، چاپ اول، تهران، سروش.
- میرزانی، منصور (۱۳۷۴)، «دیباجه‌ای بر علم بلاغت» در *کیهان اندیشه*، شماره ۵۹، ص ۱۶۵-۱۷۸.
- الوطواط، ابواسحاق برهان‌الدین الکتبی (بی‌تا)، *غرر الخصائص الواضحة و التقائص الفاضحة*، بیروت، دارالصعب.
- الهاشمی، سیداحمد (۱۳۸۶)، *جواهر البلاغة*، چاپ دوم، قم، دارالعلم.
- یغمایی، اقبال (بی‌تا)، *دانای بزرگ: بزرگمهر*، تهران، فروردین.